ماجرای فدک

فدک:

فدک سرزمینی آباد در سراشیبی خیبر با چشمه‌ای پر آب و منطقه وسیع کشاورزی و قلعه‌ای مهم بود و نسبت به خیبر نخلستان‌های بیشتری داشت. ساکنان آن عده‌ای از یهودیان بودند که با اهل خیبر ارتباط داشتند. یهودیان فدک با شنیدن فتح خیبر، پیش‌قدم شده و خود را تسلیم پیامبر نمودند.

و با توجه به آیه 6 سوره حشر[1]، سرزمین‌هایی که بدون لشکرکشی مسلمانان فتح می‌شود (مانند فدک) ملک مخصوص پیامبر بوده و مسلمانان هیچ حقی در آن ندارند و حضرت به عنوان اموال شخصی خود هر تصمیمی بخواهد می‌تواند درباره آن‌ها بگیرد.

اعطای فدک به حضرت فاطمه:

بلافاصله پس از فتح فدک و معاهده صلحی که بین پیامبر و اهل فدک امضا شد، آیه «وآت ذا القربی حقه» نازل گردید، یعنی: «حق خویشان را به آنان بده».

پیامبر از جبرئیل پرسید: منظور چه کسانی هستند؟ جبرئیل از طرف خدا عرضه داشت: «فدک را به فاطمه عطا کن».[2]

پیامبر ورقه‌ای خواست و امیرالمؤمنین را فراخواند و فرمود: «سند را به عنوان بخشوده و اعطایی پیامبر بنویس و ثبت کن».

امیرالمؤمنین آن را نوشت و خود حضرت و ام ایمن بر آن شهادت دادند.

سپس پیامبر مردم را در منزل حضرت زهرا جمع نمود و به آنان خبر داد که فدک از آن فاطمه است.[3]

---

[1] - سوره حشر، آیه ه6: آنچه خداوند از کافران به رسولش بازگردانید، شما هیچ اسب و شتري براي فتح آن نتاخته‌اید و لکن خداوند رسولان خود را بر هر که بخواهد مسلط مي‌کند.

[2] - اسناد شیعه: تفسیر عیاش، ج 2، ص 287 – تفسیر مجمع البیان، ج 6، ص 243 – بحارالانوار، ج 29، ص 118، و ... .

اسناد اهل سنت: الجرح و التعدیل، ج 1، ص 257 ـ در المنتور، ج 4، ص 177 – سمند ابي یعلي، ج 2، ص 334، و ... .

[3] - اسناد شیعه: بیت الاحزان، ص 154 – اللمعه البیضاء، ص 750، و ... .

اسناد اهل سنت: السقیفه و فدك، ص 104 – شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 214.

اشغال فدک:

ده روز پس از رحلت پیامبر (ص) به عنوان اولین اقدام پس از استقرار حکومت سقیفه، مأموران ابوبکر به دستور خاص او فدک را به اشغال خود درآوردند.

پس از تصرف فدک، عمر به حضرت زهرا گفت: آن نوشته‌ای که می‌گفتی پدرت درباره فدک برایت نوشته را بیاور!

حضرت زهرا فوراً سند فدک را آورد و به ابوبکر نشان داد ولی عمر نوشته پیامبر را گرفت و در مقابل قریش، مهاجرین، انصار و دیگر اعراب آن دهان بر آن انداخت و آن را پاره پاره کرد؛ و بدین گونه علناً مخالفت خود را با امر پیامبر اعلام نمود.[1]

پس از این قضیه در مجلسی دیگر ابوبکر به حضرت زهرا گفت: عایشه و عمر شهادت می‌دهند که پیامبر فرموده: «النبی لا یورث»[2] یعنی: پیامبر ارث نمی‌گذارد.

حضرت زهرا فرمود: آیا اولادت از تو ارث می‌برند و من از رسول خدا ارث نمی‌برم؟ این اولین شهادت ناحق است. (در ضمن) فدک را پیامبر به من بخشیده (یعنی ارث نیست) و من شاهد می‌آورم.[3]

ابوبکر گفت دلیل خود را بیاور.

حضرت زهرا فرمود: آیا در زمان حیات پیامبر فدک تحت تصرف من نبود و من محصول آن را مصرف نمی‌کردم؟

ابوبکر گفت: آری.

حضرت فرمود: پس چرا درباره چیزی که در دست من است از من شاهد می‌خواهی؟

با این حال حضرت زهرا در همان مجلس ماند و کسی را فرستاد تا امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و ام یمن و اسما را بیاورد؛ ایشان آمدند و به همه آنچه حضرت زهرا فرموده بود شهادت دادند.

عمر گفت: علی همسر اوست، حسن و حسین هم پسران او هستند. ام ایمن هم خدمتکار اوست. اسما بنت عمیس هم قبلاً همسر جعفربن ابی طالب بوده و به نفع بنی هاشم شهادت خواهد داد.

همه این شاهدان برای منفعت خود شهادت می‌دهند.

امیرالمؤمنین در دفاع از شاهدان فرمود: «فاطمه پاره تن پیامبر است و هر کس او را اذیت کند پیامبر را اذیت کرده و هر کس او را تکذیب کند پیامبر را تکذیب کرده است.

حسن و حسین هم دو پسران پیامبر و دو آقای جوانان اهل بهشتند و هر کس آنان را تکذیب کند پیامبر را تکذیب کرده است، چرا که اهل بهشت راست می‌گویند.

و من آن کسی هستم که پیامبر فرمود: تو از منی و من از توأم، و تو در دنیا و آخرت برادر منی. هر کس تو را رد کند مرا رد کرده و هر کس تو را اطاعت کند مرا اطاعت کرده، و هر کس از تو سرپیچی کند از من سرپیچی کرده است.

ام ایمن نیز کسی است که پیامبر برای او به بهشت شهادت داده و برای اسما بنت عمیس و نسل او دعا کرده است.»

عمر گفت: شما همانگونه هستید که توصیف نمودید، ولی شهادت کسی که به نفع خود شهادت می‌دهد قبول نمی‌شود.

سپس امیرالمؤمنین فرمود: اکنون که ما آن طور هستیم که خودتان می‌شناسید و منکر نیستید و در عین حال شهادت ما به نفع خودمان پذیرفته نیست و شهادت پیغمبر هم قبول نیست پس انالله و ان الیه راجعون! به زودی ظالمان خواهند دانست که به کجا بازمی‌گردند.

---

[1] - اسناد شیعه: هدایت الکبري، ص 406 - مختصر بصائر الدرجات، ص 191 و ... .

اسناد اهل سنت: شرح نهج‌البلاغه (ابن ابي الحديد)، ج 16، ص 274.

[2] - این از جعلیات ابوبکر بوده که به دروغ به پیامبر نسبت داد.

[3] - اسناد شیعه: کشف الغمه، ج 2، ص 106 ـ الغدیر، ج 7، ص 229، و ... .

اسناد اهل سنت: شرح نهج‌البلاغه، ج 16، ص 214 ـ السقیفه و فدك، ص 104، و ... .

سپس امیرالمؤمنین به حضرت زهرا فرمود: بازگرد تا خداوند بین ما و اینان حکم کند که او بهترین حکم‌کنندگان است.

حضرت زهرا به حال غضب برخاست و فرمود:

«خدایا! این دو به حق دختر پیامبرت ظلم کردند. خدایا به شدت اینان را مأخوذ فرما».

سپس محزون و گریان از نزد آنان بیرون آمد.[1]

---

[1] - بحارالانوار، ج 29، ص 134، ص 189، ص 197.

پس از آنکه عمر و ابوبکر برای تصرف فدک دست به هر کاری از قبیل پاره کردن قباله فدک که پیامبر آن را نوشته بود، جعل احادیث پیامبر و ... می‌زدند و در حالی که نمی‌توانستند در مقابل دلایل و شواهد موجود کاری کنند، این بار درصدد یک توطئه برآمدند که به شرح زیر می‌باشد.

فاجعه:

چند روز بعد از وقایعی که گذشت، امیرالمؤمنین به حضرت زهرا فرمود: «نزد ابوبکر برو در حالی که تنها باشد و چنین بگو: ادعای مقام پدرم و خلافت او را کرده‌ای و جای او نشسته‌ای؟ اگر فدک ملک تو هم بود و من از تو می‌خواستم که آنرا به من ببخشی بر تو واجب بود که آن را به من بدهی.»

حضرت زهرا نزد ابوبکر آمد و این مطالب را به او گفت.

ابوبکر گفت: راست می‌گویی. سپس ورقه‌ای خواست و بر آن نوشته‌ای مبنی بر بازگرداندن فدک نوشت.

(توطئه چنین بود که ابوبکر مدرکی بنویسد و به حضرت زهرا تحویل دهد تا نشان دهد خواسته آن حضرت را به انجام رسانده، ولی عمر در راه سند را از حضرت بگیرد و پاره کند تا عملاً نتیجه خنثی شود، این صورت توطئه بود که در قالب یک فاجعه به اجرا درآمد.)

عمر در راه حضرت زهرا را دید و گفت: ای دختر محمد! این نوشته همراه تو چیست؟! حضرت زهرا فرمود: نوشته‌ای است که ابوبکر برای باز پس دادن فدک نوشته است. عمر گفت آن را به من بده! حضرت ابا کرد و آن را نداد. در اینجا عمر که دید از راه عادی نمی‌تواند آن را از حضرت بگیرد، با قساوت تمام در میان کوچه به دختر پیامبر اهانتی عظیم کرد و با پا به فاطمه زد و به این اکتفا نکرد و سیلی به صورت مبارک آن حضرت زد به طوری که در اثر آن گوشواره حضرت شکست، سپس نوشته را به زور از دست حضرت گرفت و آب دهان بر آن انداخت و نوشته‌هایش را پاک کرده و آن را پاره نمود. در آن حال حضرت زهرا خطاب به عمر فرمود: چه خبر است، خدا به تو مهلت ندهد و تو را بکشد و شکمت را پاره کند.[1]

اتمام حجت با مردم:

درباره فدک دو احتجاج و استدلال مفصل و علنی با حضور مردم در مسجد پیامبر انجام گرفت؛ که یکی توسط حضرت زهرا و دیگری توسط امیرالمؤمنین بود.

1- خطابه مفصل حضرت زهرا در مسجد.[2]

2- در مرحله دیگر اتمام حجت، امیرالمؤمنین شخصاً در حضور مردم ابوبکر را به محاکمه کشید.

خلاصه‌ای از خطابه حضرت زهرا:

ابتدای فرمایشات حضرت، حمد و ثنای بسیار بلند بر درگاه الهی بود.

در مرحله دوم رسالت پیامبر و خلقت نورانی آن حضرت قبل از سایر مخلوقات و معرفی آن توسط انبیای گذشته را یادآور شدند.

---

[1] - اسناد شیعه: اصول کافي، ج 1، ص 543 ـ الاختصاص، ص 185، بحارالانوار، ج 29، ص 192، و ... .
اسناد اهل سنت: شرح نهج‌البلاغه (ابن ابي الحديد)، ج 16، ص 274، السيره الحلبيه، ج 3، ص 362.

[2] - اسناد شيعه: تثبيت الامامه، ص 30 ـ تلخيص الشافي، ج 3، ص 143 الاحتجاج، ج 1، ص 138 ـ تفسير نورالثقلين، ج 2، ص 172 و ... .
اسناد اهل سنت: شرح نهج‌البلاغه (ابن ابي الحديد)، ج 16، ص 251، بلاغاه النساء، ص 12 ـ السقيفه و فدك، ص 144، و ... .

آنگاه دو یادگار پیامبر یعنی قرآن و عترت را مطرح کردند. ابتدا درباره عترت فرمودند: «ما یادگارانی هستیم که خداوند ما را نمایندگان خود بر شما قرار داده است».
سپس قرآن را به عنوان سند دائمی بشریت توصیف کردند.
مرحله چهارم سخنان حضرت، اسرا واجبات و محرمات را بیان می‌کرد که در آن شرایط، بیان چنین مطالبی برای آن مردم غافل بسیار بیدارکننده بود.
در مرحله پنجم: حضرت زهرا خود را برای دوردست‌ترین آینده‌های تاریخ که این خطابه را خواهند شنید، معرفی نمود.
مرحله ششم سخن درباره گذشته سراسر انحطاط مردم بود که با یادآوری آن، زمینه برای قدرشناسی از زحمات پیامبر و امیرالمؤمنین آماده می‌شد.
بخش بعدی، معرف برکات پیامبر و فداکاری‌های علی بن ابی طالب بود.
در مرحله هشتم حالت حاکم بر اجتماع پس از رحلت پیامبر اکرم را توصیف فرمودند و با به کار بردن کنایات دقیق، عمیق فاجعه‌ای که در جامعه مسلمین به وقوع پیوسته بود را ترسیم نمودند.
اکنون نوبت اصل مطلب بود که مقدمات آن فراهم شده بود؛ مرحله نهم که در آن سخن به اوج خود رسیده بود، با جرقه‌ای وارد مسئله فدک شد.
حضرت شواهد قرآنی درباره ارث انبیا را در رد حدیث جعلی ابوبکر، یکی پس از دیگری برشمردند و راه را بر تمامی شبهات احتمالی بستند.
اکنون نوبت انصار بود که به خاطر شرکت مستقیم در ظلم بر فاطمه، محاکمه و توبیخ شوند.
دوازدهمین بخش سخن ناظر به بی‌تفاوتی انصار در برابر جسارت به یادگار پیامبر بود که لسان سخن را دگرگون کرد و حال و هوای مجلس را منقلب ساخت.
در مرحله سیزدهم کلام حضرت صروت جدی‌تری به خود گرفت و آنان را به مقابله و اعلان جنگ با ظالمان پیمان‌شکن فراخواند.
در مرحله چهاردهم نگاه ناامیدانه حضرت زهرا، مهر شرمندگی ابدی را بر پیشانی بی‌تفاوتان نسبت به ساحت اقدس حضرتش، زد.
مرحله بعدی این بود که همه بدانند حضرت در کمال ناامیدی، با مردم اتمام حجت می‌نماید و آینده‌های بلندمدت اسلام را زیر نظر دارد.
مرحله شانزدهم غضب فاطمی را نمودار کرد که مظهر غضب الهی و نشانی از گل آتش زده علی بود. بعد از خطبه حضرت، زنان و مردان چنان گریه کردند که تا آن روز دیده نشده بود و مدینه به لرزه درآمد.

شکایت حضرت زهرا از غاصب فدک:

آنگاه که حضرت زهرا از پاسخ مثبت آنها به کلام خود درباره فدک مأیوس شد، کنار قبر پیامبر آمد و بر گرد آن طواف کرد و خود را روی قبر انداخت و از رفتار مردم با او به پیشگاه آن حضرت شکایت برد و آنقدر گریست که تربت پیامبر از اشک فاطمه، تر شد.

محاکمه ابوبکر:[1]

امیرالمومنین در مسجد و در حضور مهاجرین و انصار که در اطراف ابوبکر نشسته بودند، خطاب به ابـوبکر فرمـود: ای ابوبکر، آیا کتاب خدا را قبول داری؟

ابوبکر گفت: بلی. حضرت فرمود: به من بگو که این فرموده خدا (خداوند هرگونه رجس و ناپاکی را از شما اهـل بیـت دور کرده)[2] درباره چه کسی نازل شده؟ آیا درباره ما نازل شده یا درباره غیر ما؟ ابوبکر گفت: البتـه کـه دربـاره شـما نازل شده.

حضرت فرمود:

پس اگر عده‌ای علیه حضرت فاطمه دختر رسول خدا درباره امر خلافی شهادت بدهند، تو چه خواهی کرد؟

ابوبکر گفت: بر او (یعنی حضرت فاطمه) حد جاری می‌کنم، کما اینکه بر زنان مسلمین هم چنین مـی‌کـنم؛ حضـرت علی فرمود: بنابراین تو نزد خدا از کافرین خواهی بود.

ابوبکر گفت: چرا؟

حضرت فرمود: برای اینکه تو شهادت خدا را بر طهارت فاطمه رد کرده و شهادت مردم را قبول کرده‌ای؛ کما اینکه تو حکیم خدا و حکم رسول او را بر اینکه فدک ملک فاطمه بوده و در زمان پیامبر آن را گرفته است را رد کردی ...

و اما در اوج ماجرای فدک، در حالی که غاصبین مشغول قدرت‌نمایی بودند، امیرالمؤمنین نامـه‌ای بـا مضـامین عـالی برای ابوبکر نوشت.

اختصاری از نامه امام علی به ابوبکر:[3]

به خدا قسم اگر به من اذن داده شود درباره چیزی که به آن علم ندارید، سرهای شما را با شمشیرهای برنده آهنـین مانند دانه چیده شده از تنتان دور می‌کردم.

اگر بگویم که خداوند درباره شما چه مقدر کرده استخوان سینه‌هایتان همچون دندانه‌های چرخ آسیاب به تنتان فـرو می‌رود. اگر سخن بگویم می‌گویید حسد می‌ورزد. و اگر ساکت بمانم می‌گویید: فرزند ابوطالـب از مـرگ مـی‌هراسـد! هیهات هیهات که چنین باشم.

منم آنکه در شب آرام که مردم خواب بودند در دریای مرگ شناور بودم. منم حامل شمشیر سنگین و دو نیزه بلنـد و شکننده پرچم‌ها در جوش و خروش جنگ‌ها. منم آنکه زنگار ناراحتی را از روی بهترین خلایق (پیامبر) می‌زدودم.

اگر آنچه خداوند در کتابش درباره شما نازل کرده ظاهر کنم همچون طنابی که در چاهی عمیق لرزان باشد مضطرب می‌شوید و از خانه‌هایتان پا به فرار می‌گذارید و سرگردان می‌شوید.

خداوند برای قضاوت ما و پیامبر به عنوان خصم شما و قیامت برای محل مخاصمه کافی است.

وقتی ابوبکر نامه را خواند وحشت و رعب شدیدی او را فرا گرفت و گفت: عجیب است! چه جرأتی نسبت به مـن دارد که دیگری ندارد؟!

گمراه کردن مردم توسط ابوبکر و به پشتیبانی عمر:

پس از انعکاس اتمام حجت‌های حضرت زهرا و امیرالمؤمنین در اجتماع عمـومی و اضـطراب و گریـه‌هـای مـردم، در مرحله بعد ابوبکر و عمر درباره چگونگی برخورد با مردم، تصمیم گرفتند مردم را به مسـجد فراخواننـد و بـا گونـه‌ای دیگر از سخن، آنان را به سوی خود جلب کنند.

---

[1] - علل الشرایع، ج 1، ص 191 ـ کنزالدقائق، ج 10، ص 377 ـ تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 187 ـ الاحتجاج، ج 1، ص 123، و ...

[2] - سوره احزاب، آیه 33.

[3] - بحارالانوار، ج 29، ص 140.

لذا دستور داده شد تا مردم جمع شوند و ابوبکر برایشان سخنرانی کرد و ضمن آن، اقدامات خود را به اتفاق و توافق مردم نسبت داد و به مردم چنین گفت: «شما گفتید پیامبر ارث نمی‌گذارد و این اموال (فدک) باید به غنیمت‌ها اضافه شود. و درآمد آن در اسب و اسلحه و جهاد و مرزداری مصرف شود؛ ما هم این نظر شما را به اجرا گذاشتیم ولی مدعی آن (حضرت زهرا و امام علی) این مطلب را نمی‌پذیرد. (در اینجا ابوبکر وحشت خود را از نامه امیرالمؤمنین بروز داد و گفت:)

این مدعی فدک است که می‌ترساند و تهدید می‌کند؛ به خدا قسم من خلافت را باز پس دادم ولی مورد قبول واقع نشد و خود را از آن عزل نمودم ولی پذیرفته نشد!!! همه این‌ها برای فرار از درگیری با فرزند ابوطالب بود. مرا با فرزند ابوطالب چه کار است؟! آیا کسی است که با او به منازعه پرداخته و بر او غالب شود؟

عمر بعد از سخنرانی که احساس ضعف را در سخنان ابوبکر به خوبی متوجه شده بود، با حرف‌هایی نظیر «علی تنهاست و یاوری ندارد» یا «گناه آنچه شد بر عهده من بگذار» و ... به تحریک ابوبکر پرداخت.

ابوبکر روز دیگر اعلان کرد تا مردم اجتماع کنند؛ مردم جمع شدند و ابوبکر به منبر رفت و چنین گفت: قسم به خدا سزاراوترین مردم به رعایت عهد رسول خدا شمایید. شما کسانی هستید که پیامبر به سوی شما آمد و شما او را پناه دادید و یاری نمودید، و امروز شما از همه سزاروارترید که عهد او را پاس دارید.

و بعد از این همه، فردا صبح برای گرفتن سهمیه خود از بیت‌المال بیایید.»

و اینگونه بود که تطمیع و تهدید با هم آمیخته شد و مردم را به جای اول خود در بی‌توجهی نسبت به خاندان پیامبر بازگردانید.

آخرین سخنان حضرت زهرا در رابطه با فدک:[1]

در شرایطی که حضرت زهرا فدک را رها کرده و دیگر سخنی از آن نمی‌گفت، یکی از زنان مخالف به عنوان عیادت نزد حضرت آمد.

حضرت در آنجا آخرین سخن خود درباره فدک را چنین فرمودند:

آنگاه که پیامبر از دنیا رفت، ابوبکر و عمر با جرأت تمام فدک را گرفتند. فدک اعطایی پروردگار بلندمرتبه به پیامبر بود که آن را برای قوت فرزندان از نسل او و خودم، به من بخشیده بود. این مطلب را خدا می‌دانست و امین او شاهد بود. اکنون اگر قوت زندگی را به زور از من گرفتند، من صبر بر این ظلم را باعث تقرب به درگاه الهی در روز قیامت می‌دانم و خورندگان آن به ظلم، آن را شعله‌ورکننده حمیم در آتش جهنم خواهند یافت.

[1] - بحار الانوار، ج 29، ص 182.